

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۱۱

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال نهم، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۹۴

اثبات وجود امام عصر علیه السلام و احادیث امامت دو برادر (استدلال‌ها و شبهه‌ها)

فاطمه جعفری^۱

مریم خوشدل روحانی^۲

حسین اترک^۳

چکیده

بحث از امامت به ویژه امامت امام زمان علیه السلام یکی از مباحث مهم و اساسی در مذهب شیعه است، به گونه‌ای که آن چه شیعه را از دیگر مذاهب اسلامی متمایز می‌سازد، همان اعتقاد به تولد و وجود امام زمان علیه السلام است. یکی از مسئولیت‌های خطیر شیعیان، دفاع از این اعتقاد پایه‌ای است و یکی از راه‌های دفاع از این اعتقاد، تمسک جستن به روایاتی است که امامت اخوین را بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام جایز نمی‌داند.

از دیرباز، افرادی بوده‌اند که همواره با شبهه‌های بی اساس، وجود و تولد این آفتاب عالم‌تاب را زیر سؤال برده‌اند. این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی می‌کوشد ضمن اثبات وجود امام زمان علیه السلام با استناد به روایات عدم جواز امامت اخوین بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به برخی شبهه‌هایی پاسخ دهد که احمد الکاتب در کتاب الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة (۲۰۰۷ میلادی) در انکار وجود امام زمان علیه السلام مطرح کرده است. بنا بر ادعای کاتب، روایات مربوط به عدم جواز امامت اخوین، خبر واحدند

۱. کارشناس ارشد فلسفه (نویسنده مسئول) (F.jafari6363@gmail.com).

۲. استادیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان.

۳. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان.

که شیخ طوسی آن را دویست سال بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام مطرح کرده است و نمی‌تواند راهی برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام باشد. بر اساس این تحقیق، علمای شیعه از زمان سعد بن عبدالله اشعری قمی که تقریباً معاصر با امام عسکری علیه السلام است، برای اثبات امامت امام زمان علیه السلام به این احادیث استدلال کرده‌اند. این احادیث نیز خبر واحد نیستند و آنچه کاتب در مورد دلیل امامت عبدالله افطاح بیان می‌کند، درست نیست.

کلیدواژگان

حضرت مهدی علیه السلام، احمد کاتب، امامت اخوین، شبهات مهدوی، وجود امام عصر علیه السلام.

مقدمه

ولادت و وجود امام عصر، حضرت حجت بن الحسن علیه السلام از مسائل مهم در موضوع مهدویت است و اثبات وجود امام دوازدهم از اساسی‌ترین مباحث اعتقادی و کاربردی شیعه به شمار می‌رود. بسیاری از مسائل دیگر مانند غیبت امام و نقش امام غایب به اثبات ولادت و وجود آن حضرت بستگی دارد. دانشمندان شیعه برای اثبات این امر مهم، دلیل‌های متعددی آورده‌اند که به طور کلی، این دلیل‌ها را به سه گروه کلامی، نقلی و تاریخی می‌توان تقسیم کرد.

احمد الکاتب، عراقی و از نویسندگان عرب‌زبان است. وی کتاب تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشوری إلى ولاية الفقيه را با ویرایش جدید (خلاصه کردن بخش اول و سوم کتاب) و با عنوان الامام المهدي، حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد. این کتاب دارای ۲۴۴ صفحه و سه بخش است: بخش اول، نظرية الإمامة الإلهية لأهل البيت (۴۰ صفحه)؛ بخش دوم، الامام المهدي، حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية (۱۶۳ صفحه)؛ بخش سوم، تطوّر الفكر السياسي الشيعي في عصر الغيبة (۳۵ صفحه). چنان‌که از مقدمه کتاب جدید و حجم کل کتاب معلوم است، اصل سخن وی در بخش دوم است که به انکار وجود امام دوازدهم می‌پردازد.

وی به دنبال اثبات این مطلب است که امام عسکری علیه السلام هرگز فرزندی نداشته است و شیعیان به دلیل بحران فکری که پس از شهادت امام عسکری علیه السلام دچار آن شدند، ناچار به فرض کردن فرزندی خیالی برای امام عسکری علیه السلام شدند. در ادامه بحث ضمن اثبات وجود امام زمان علیه السلام با تمسک به احادیث عدم جواز امامت اخوین پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام، شبهه‌های کاتب را مطرح و نقد می‌کنیم.

بیان مسئله

یکی از بنیادی‌ترین مسائل در امامت، تولد و وجود پر خیر و برکت حضرت حجت بن الحسن عسکری علیه السلام است. به همین دلیل، اعتقاد به این موضوع و دفاع از آن در برابر شبهه‌هایی که آن وجود مقدس را زیر سؤال می‌برند، یکی از وظایف اصلی و خطیر عالمان شیعه امامیه است. از این رو، این نوشتار می‌کوشد با استناد به روایاتی که امامت اخوین را بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام جایز نمی‌دانند، وجود امام زمان علیه السلام را ثابت کند و به شبهه‌های احمد الکاتب بر نبودن آن امام همام پاسخ دهد. وی معتقد است که امام زمان هرگز متولد نشده است؛ امام عسکری علیه السلام بر اساس شواهد تاریخی اصلا فرزندی نداشته است؛ جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام، امام پس از وی بوده است و این بدان دلیل است که حدیث عدم جواز امامت اخوین بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام، خبر واحد است و شیعیان آن زمان از آن خبر نداشتند و بعد از دویست سال، اولین بار، شیخ طوسی آن را مطرح و بر آن پافشاری کرده است. این در حالی است که با بررسی‌های صورت گرفته معلوم می‌شود این حدیث، خبر واحد نیست و خیلی پیش‌تر یعنی در زمان خود ائمه علیهم السلام نیز مطرح بوده است. در بیان ضرورت موضوع شاید بتوان به شرح همین نکته بسنده کرد که پایه و اساس تشیع و افتراق آن با اهل تسنن، اعتقاد به وجود امام علیه السلام است. امامت از اصول مذهب امامیه به شمار می‌رود و در حال حاضر، امام دوازدهم، حضرت حجت بن الحسن علیه السلام، مصداق آن است. نظام مرجعیت و ولایت فقهای شیعه یعنی نظام اجتماعی و سیاسی شیعه نیز بر پایه وجود امامی زنده (حی) پایه‌گذاری شده است و آنان، نمایان امامی غایب، اما موجود هستند. بنابراین، اثبات وجود امام دوازدهم از اساسی‌ترین مباحث اعتقادی شیعه است و در این موضوع نیز عدم جواز امامت دو برادر پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام که از زمان حضرت علی علیه السلام نقل شده است، اهمیت فراوان و جایگاهی خاص دارد. حال پرسش اساسی این است که:

۱. روایت عدم جواز امامت دو برادر پس از امام حسن و امام حسین چگونه امامت امام

زمان علیه السلام را اثبات می‌کند؟

۲. این روایات از چه زمانی مطرح بوده است؟

۳. این روایات چگونه روایتی هستند؟

استناد به روایت امتناع امامت اخوین برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام

عده‌ای از بزرگان و اندیشمندان برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام به احادیث عدم جواز

امامت اخوین استناد کرده‌اند. در این میان، عده‌ای از ایشان در اثبات ولادت امام عصر علیه السلام و عده‌ای دیگر در اثبات امامتشان به این احادیث تمسک جسته‌اند.
اشعری قمی می‌نویسد:

فرقه امامیه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام معتقد بودند که زمین از حجت خداوند خالی نمی‌شود و این حجت لامحاله، فرزند امام عسکری است که به عدل قیام خواهد کرد؛ آن چنان که سنت گذشته نیز چنین بوده و امام بعدی، فرزند امام قبلی است و امامت بین اخوین بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام جایز نیست و این روش همیشگی و به حق شیعه است. (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۰۲)

شیخ صدوق نیز چنین می‌آورد:

به واسطه اخبار متواتره از ائمه صادقین علیهم السلام آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین علیهما السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست. از این مقدمات لازم می‌آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندانش، جانشین خود ساخته باشد. چون امامت و وفات امام حسن عسکری علیه السلام درست است، ثابت می‌شود که یکی از فرزندانش، امام و جانشین او باشد. این استدلالی بر وجود اوست. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱: ۱۸۳)

شیخ طوسی نیز به روایت عدم جواز امامت دو برادر تمسک جسته و معتقد است:

مشهور بین مذهب امامیه که هیچ اختلافی هم در آن وجود ندارد و اجماعی است، این موضوع است که امامت اخوین بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام جایز نیست. پس جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام نمی‌تواند امام پس از وی باشد و قبول امامت وی باطل است و از این طریق، امامت امام زمان علیه السلام اثبات می‌شود ولو اینکه ایشان را به چشم نبینیم. (طوسی، ۱۴۲۵: ۸۵ و ۲۲۵)

بعدها بزرگانی همچون علامه مجلسی نیز سخنان این بزرگواران را تأیید و همین مطالب را در کتاب‌هایشان بیان کردند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۸۶: ۵۱ و ۲۱۳)

علاوه بر مواردی که بیان گردید، برخی علما نیز در ضمن نصوصی که برای اثبات ولادت آن بزرگوار بیان می‌کنند، برای اثبات امامت ایشان هم به این احادیث تمسک جسته‌اند. شیخ صدوق در بابی که به بیان دلایل ولادت امام زمان علیه السلام می‌پردازد، چنین روایت می‌کند:

محمد بن عبدالله گوید: پس از درگذشت ابومحمد علیه السلام نزد حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام رفتم تا در موضوع حجت و اختلاف مردم و حیرت آنها درباره او پرسش کنم. گفت: بنشین. من نشستم. سپس گفت: ای محمد! خدای تعالی، زمین را از حجتی ناطق یا

صامت خالی نمی‌گذارد و آن را پس از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر نهاده است و این شرافت را مخصوص حسن و حسین ساخته است. برای آنها نظیری در زمین قرار نداده است جز اینکه خدای تعالی، فرزندان حسین را بر فرزندان حسن علیهما السلام برتری داد، همچنان که فرزندان هارون را بر فرزندان موسی به فضل نبوت برتری داد. (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱: ۴۲۵)

نظیر همین روایت در کتاب‌های بزرگان دیگری همچون ابن عطیه (ابن عطیه، ۱۴۲۳: ج ۲: ۵۹۴) و فتال نیشابوری (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵: ج ۲: ۲۵۷) و پس از ایشان، علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲: ۲۲۳) نیز بیان شده است که نشان می‌دهد آنان نیز به این موضوع اعتقاد داشتند و می‌دانستند که از دیرباز، یکی از راه‌های اثبات امامت امام زمان علیه السلام تمسک به روایات عدم جواز امامت اخوین است که حکیمه خاتون، عمه امام زمان علیه السلام مطرح کرده است.

روایات وارده از ائمه علیهم السلام مبنی بر عدم جواز امامت دو برادر

مهم‌ترین اشکالی که کاتب بر اساس آن، امامت امام زمان علیه السلام را زیر سؤال می‌برد، جایز بودن امامت دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام است که به استناد آن، جعفر، برادر امام حسن عسکری علیه السلام می‌تواند امام بعد از وی باشد و به فرض کردن فرزندی برای امام حسن عسکری علیه السلام نیازی نیست. دلیل او بر مدعایش، خبر واحد بودن روایات دال بر عدم جواز امامت دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. وی می‌نویسد:

استدلال بر وجود فرزندی برای عسکری علیه السلام، بر مجموعه‌ای از مقولات نقلیه تکیه می‌کند که بعضی از این روایات‌ها اخبار آحادند. این اخبار به حد ذاته نیاز به اثبات سند و دلالت دارند، مانند مقوله وراثت عمودی امامت و عدم جواز امامت در اخوین به جزامامت حسن و حسین علیهما السلام. (کاتب، ۱۹۹۸: ۱۴۱)

غلط بودن این ادعا را با بیان روایاتی از قدیمی‌ترین و معتبرترین کتاب‌های روایی می‌توان نشان داد و دریافت که این روایات از زمان مرحوم کلینی که با نواب اربعه امام زمان علیه السلام هم‌عصر بود، مطرح بوده است و به هیچ وجه خبر واحد نیست.

حدیث اول

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از حسین بن ثویر بن ابی فاخته از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که امام فرمود: هرگز امامت پس از امام حسن و امام

حسین علیه السلام در اخوین قرار نمی‌گیرد و تنها از علی بن حسین علیه السلام جاری می‌شود همچنان که خداوند عزوجل می‌فرماید: «در کتاب خدا، بعضی از اولوا الارحام بر بعضی دیگر اولویت دارند.» پس از علی بن حسین علیه السلام نیز جز در فرزندان و فرزندان فرزندان قرار نمی‌گیرد. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: ۲۸۵؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲: ۴۱۴ و ج ۱: ۲۰۷؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۲۵ و ۱۹۶)

در بررسی اسناد این روایات باید متذکر شد که راویان این حدیث تماماً ثقه امامی هستند و این بدان معناست که این حدیث جزء احادیث صحیح بوده و هیچ اشکالی نه در سند و نه در مضمون آن وجود ندارد.

حدیث دوم

علی بن محمد از سهل بن زیاد از محمد بن ولید از یونس بن یعقوب از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند: از امام شنیدم که می‌فرمود: خداوند ابا دارد از اینکه امامت را پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام در اخوین قرار دهد. (همان)

با بررسی اسناد این روایت روشن می‌شود این حدیث نیز مانند حدیث پیش، راویانی دارد که همگی امامی ثقه هستند و این حدیث نیز صحیح السند است.

حدیث سوم

محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بن بزیع از ابی الحسن الرضا علیه السلام نقل می‌کند که از امام سؤال کردم: آیا امامت در عمو یا دایی قرار می‌گیرد؟ فرمود: خیر. گفتم: در برادر چه طور؟ فرمود: خیر. گفتم: پس در چه کسی هست؟ فرمود: در فرزندم - و این موضوع و اتفاق در روزی بود که ایشان هنوز فرزندی نداشت. (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱: ۲۸۶)

بررسی اسناد این روایت نیز نشان می‌دهد همه راویان آن امامی ثقه‌اند و حدیث هم صحیح السند است.

حدیث چهارم

محمد بن یحیی از محمد بن حسین از عبدالرحمان بن ابی نجران از سلیمان بن جعفر جعفری از حماد بن عیسی از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند: امام فرمود: امامت پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام در اخوین جمع نمی‌شود و تنها در فرزندان و فرزندان فرزندان هست. (همان؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲: ۴۱۴؛ طوسی، ۱۴۱۱: ج ۱: ۲۲۵؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ج ۴: ۴۷)

حدیث پنجم

محمد بن یحیی از محمد بن حسین از ابن ابی نجران از عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از ابی عبدالله علیه السلام نقل می‌کند: به ابی عبدالله گفتیم: اگر خدای ناکرده برای شما اتفاقی افتاد، به چه کسی باید اعتماد کنیم؟ پس به پسرش، موسی کاظم اشاره کرد. گفتیم: اگر برای او پیشامدی اتفاق بیافتد، چه؟ فرمود: به فرزندش. گفتیم: اگر برای فرزندش اتفاقی بیافتد، در حالی که برادر بزرگ و فرزند کوچکی داشت، چه؟ فرمود: به فرزندش و همین طور به فرزندان. در نسخه صفوانی آمده که تا ابد چنین است. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج: ۱: ۲۸۶)

حدیث ششم

از امیرالمؤمنین روایت شده است: امامت پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام در اخوین قرار داده نشده است و تا روز قیامت از فرزندان خارج نخواهد شد. (مسعودی، ۱۳۸۴: ۱۷۹)

حدیث هفتم

محمد بن حسن بن احمد بن ولید نقل می‌کند: حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از محمد بن سنان از ابی سلام از سوره بن کلیب از ابی نصر از ابی جعفر علیه السلام در قول خداوند عزوجل که «خداوند کلمه باقیه را در فرزندان او قرار داد»، (زخرف: ۲۸) چنین می‌فرماید: امامت (کلمه باقیه) در امام حسین علیه السلام هست و از ایشان به فرزندشان و به فرزند فرزندشان منتقل می‌شود و به برادر و عمو بر نمی‌گردد. (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج: ۲: ۴۱۴)

حدیث هشتم

پدرم گفت: سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، هر دو از ابراهیم بن هاشم از ابی جعفر محمد بن جعفر از پدرش از عبد الحمید بن نصر از ابی اسماعیل از ابی عبدالله علیه السلام چنین روایت می‌کنند که امام فرمود: امامت پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام هرگز در اخوین قرار داده نخواهد شد و تنها در فرزندان و فرزندان حسین علیه السلام هست. (همان)

حدیث نهم

محمد بن ابراهیم بن اسحاق روایت می‌کند که احمد بن محمد همدانی خبر داد ما را که علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از هشام بن سالم چنین روایت می‌کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتیم: ... آیا امامت پس از امام حسن و امام حسین علیهما السلام در اخوین هست؟

فرمود: خیر، تنها در فرزندان حسین علیه السلام جاری است، همچنان که خداوند عزوجل می فرماید: «کلمه باقیه را در فرزندانش قرار دادیم.» (زخرف: ۲۸)... سپس امامت تا قیامت در فرزندان فرزندان حسین علیه السلام جاری خواهد بود. (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۴۰: ۴۱۴)

حدیث دهم

حمیری با اسنادش از علی بن مهزیار چنین نقل می کند که به ابی الحسن علیه السلام گفتم: من از پدر شما درباره امام بعدش سؤال کردم و ایشان به شما اشاره کرد. حال امام بعد از شما کیست؟ فرمود: در فرزند بزرگم و به امام حسن علیه السلام اشاره کرد و فرمود: همانا امامت پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام در اخوین نیست. (ابن عبد الوهاب، بی تا: ۱۳۴)

حدیث یازدهم

سعد بن عبدالله می گوید:

احمد بن اسحاق اشعری گفت: یکی از شیعیان نزد من آمد و گفت که جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به وی نوشته و خود را امام دانسته است... احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم، مکتوبی در این خصوص به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر نوشتم و نامه جعفر [کذاب] را هم در جوف آن گذاشتم و فرستادم. سپس جواب آن بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد: بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند تو را پاینده بدارد... خداوند جز در حسن و حسین علیه السلام امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است. هرگاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن بگوییم، آن وقت حق آشکار و باطل از میان می رود و تردید نیز در میان شما برطرف می شود. (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲: ۴۶۸)

نظر متکلمان امامیه در مورد عدم جواز امامت دو برادر بعد از امام حسن و امام

حسین علیه السلام

کاتب در صدد است تا چنین وانمود کند که متکلمان در عصر امام زمان علیه السلام به عدم جواز امامت دو برادر اعتقادی نداشته و اصلاً توارث عمودی را مطرح کرده اند. شیخ طوسی این اصل را حدود دویست سال بعد مطرح کرده است تا بدین وسیله، برای عدم قبول امامت جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام توجیهی بسازد. این در حالی است که منابع معتبر نشان می دهند این مسئله نه تنها در عصر خود امام زمان علیه السلام بلکه خیلی پیش از آن و در زمان خود پیامبر از جانب ایشان مطرح شده است.

از نظر متکلمان هم عصر با نواب خاص امام زمان علیه السلام نیز امامت دو برادر جایز نیست. این موضوع، مطلبی نیست که آنها بعدها ادعا کرده باشند تا بتوانند بر اساس آن، امامت امام زمان علیه السلام را اثبات کنند و امامت جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام را زیر سؤال ببرند، بلکه از همان ابتدا، احادیث زیادی دال بر این مطلب بوده است که امامت دو برادر پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام جایز نیست که پیش تر بیان شد. اکنون بر آنیم که نظر متکلمان را در این موضوع مطرح کنیم تا آشکار شود این مطلب از همان ابتدا اجماعی بوده است و دلیلی بر ضعف آن وجود ندارد.

نوبختی در کتاب خود می نویسد:

فرقه امامیه هیچ گاه امامت جعفر برادر امام حسن عسکری علیه السلام را نپذیرفتند؛ چرا که آن ها این مطلب را قبول داشتند که خداوند فرزند امام عسکری علیه السلام را وصی وی قرار داده؛ همچنان که در سال های گذشته نیز چنین بوده و امامت بین دو برادر پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام جایز نمی باشد. (نوبختی، ۱۴۰۴: ق: ۱۰۸)

مرحوم کلینی نیز به صورت جداگانه در کتابش، بابی در زمینه عدم جواز امامت دو برادر پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام آورده است که نشان می دهد ایشان نیز این اصل مسلم را پذیرفته و با آوردن بابی در این موضوع و بیان احادیث درباره آن بر این مطلب صحه گذاشته است. (کلینی، ۱۴۰۷: ق: ۱: ۲۸۵) پس از ایشان نیز مرحوم شیخ صدوق در دو کتاب ارزشمند خود به نام های علل الشرایع و کمال الدین، بابی در زمینه عدم جواز امامت دو برادر بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام دارد و می فرماید:

به واسطه اخبار متواتره از ائمه صادقین علیهم السلام آگاه شدیم که امامت پس از حسن و حسین علیهم السلام بایستی در اولاد امام باشد و در برادر و خویشاوند امام نیست. از این مقدمات لازم می آید که امام از دنیا نرفته باشد، مگر آنکه امامی را از فرزندان او، جانشین خود ساخته باشد. چون امامت و وفات امام حسن عسکری علیه السلام درست است، ثابت می شود که یکی از فرزندان او، امام جانشین او باشد. (صدوق، ۱۳۸۵: ج: ۱: ۲۰۸؛ همو، ۱۳۹۵: ق: ۴: ۴۱۴)

همین طور بعد از ایشان، شیخ مفید می گوید:

امامیه معتقد بودند پسر امام عسکری علیه السلام، امام بعد از ایشان است؛ چرا که معتقد بودند امامت بین دو برادر پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام جایز نیست. (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ق: ۳۰۶)

پس از وی، شیخ طوسی در الغیبه می‌گوید:

هیچ اختلافی بین امامیه وجود نداشت که امامت بین دو برادر جایز نیست و در این زمینه، روایات فراوانی از ائمه اطهار نقل شده است. پس فرزند امام عسکری علیه السلام، امام پس از ایشان است. (شیخ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۸۴)

بعد از آنها نیز همین روال ادامه داشته است و افرادی مانند: ابن عبدالوهاب (ابن عبدالوهاب، بی تا: ۱۳۴)، ابن عطیه (ابن عطیه، ۱۴۲۳ق: ج ۲: ۵۹۶)، فتال نیشابوری (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵: ج ۲: ۲۵۷)، طبرسی (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۴: ۲۸۹)، ابن شهر آشوب (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ج ۴: ۴۷)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق: ج ۲: ۱۳۵)، حر عاملی (حر عاملی، ۱۴۲۵ق: ج ۱: ۱۱۱)، بحرانی (بحرانی، ۱۳۷۴: ج ۴: ۸۵۳؛ همو، ۱۴۲۷: ۱۲۷)، علامه مجلسی (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲۴: ۱۷۷)، جزایری (جزایری، ۱۴۲۷ق: ج ۲: ۴۸۷) و استرآبادی (استرآبادی، بی تا: ج ۴: ۱۶) در کتاب‌های خود با بیان این موضوع یا آوردن بابی در این زمینه به نحوی بر این موضوع صحه گذاشته و آن را به عنوان اصل مسلم و قطعی امامیه پذیرفته‌اند تا نشان دهند در این زمینه اتفاق نظر دارند. پس سخن کاتب که این موضوع، اجماعی نبوده، بلکه ضعیف است و شیخ طوسی آن را دویست سال پس از غیبت برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام مطرح کرده است، صحیح نیست.

برداشت غلط و استفاده نادرست از سخن ابن قبه

از جمله بزرگانی که کاتب برای رسیدن به مقصودش به تحریف سخنانش دست یازیده، ابن قبه است. وی استدلال ابن قبه را بر اساس خواست خود تفسیر کرده است تا اثبات کند شیعه تنها به دلیل وراثت عمودی، امامت امام زمان علیه السلام را پذیرفته است. به همین دلیل، بخشی از سخن ابن قبه را برگزیده است که مؤید اعتقادش باشد:

سخن ابن بشار این است که امامیه در فرض وجود امام زمان علیه السلام دلیلی ندارد و فقط معتقدند لابد باید امامی بعد از امام عسکری علیه السلام باشد که حجت خدا روی زمین است و حاجت مردم به دست وی برطرف شود. پس به این گروه و طایفه، «لابدیه» هم گفته می‌شود، ولی آنها نمی‌توانند این شخص را نشان دهند و تنها معتقدند باید موجودی که در کائنات نیست، باشد. (صدوق، ۱۳۹۵ق: ج ۱: ۵۱)

ابن قبه در پاسخ وی چنین می‌گوید:

سخن تو صحیح نیست؛ چرا که اگر بگویی او کجاست، ما را به سوی او راهنمایی

کنید، می‌گوییم: چگونه می‌خواهید شما را به سوی او راهنمایی کنیم؟ آیا می‌خواهید به او بگوییم سوار مرکب شود و نزد شما بیاید و خود را بر شما عرضه کند یا می‌خواهید خانه‌ای برای او بسازیم و او را به آنجا ببریم و به اهل شرق و غرب عالم اعلام کنیم. اگر مقصود شما این است، ما نمی‌توانیم و بر او هم چنین چیزی واجب نیست و اگر می‌گویید از چه راه به وجود او پی می‌برید و حجت او بر شما تمام می‌شود و پیروی او بر ما واجب می‌گردد؟ می‌گوییم: ما اقرار داریم که بایستی فردی از فرزندان اَبوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام حجة الله باشد و اول، چیزی که بر ما و شما واجب است، آن است که از روش منطقی و استدلال تجاوز نکنیم و کسی که از این روش روی برگرداند، راه دانشمندان را رها کرده است و آن اینکه ما در فرعی سخن نمی‌گوییم که اصل آن ثابت و برقرار نباشد. همین شخصی که شما وجودش را انکار می‌کنید، همانا حقیق امامت او به دنبال امامت پدرش ثابت شده است و شما کسانی هستید که در امامت پدرش با ما مخالفتی ندارید. در اینجا نباید از حقیق پدرش صرف نظر کرد و صرفاً در وجود خودش بحث کرد؛ زیرا اگر حقیق امامت پدرش ثابت شد، این نیز هم به ضرورت و هم به اقرار شما ثابت خواهد شد و اگر پدرش حقیق امامت نداشت، حقیق به جانب شما بود و سخن ما باطل بود. (همان: ۵۳)

در حقیقت، این پاسخ ابن قبه مؤید این سخن است که هر کدام از مخالفان ما که درباره امام قائم علیه السلام از ما پرسش می‌کنند، از دو حال خارج نیستند: یا به امامت ائمه یازده‌گانه که پدران آن حضرتند - معتقدند یا قائل به امامت ایشان نیستند. اگر معتقد به امامت ایشانند، به امامت امام دوازدهم نیز باید اعتقاد داشته باشند؛ زیرا نصوص عدیده‌ای درباره اسم و نسب آن امام از ایشان نقل شده است و شیعیان آن ائمه علیهم السلام نیز بر امامت آن حضرت اتفاق و اجماع کرده‌اند. اگر آن پرسشگر، معتقد به امامت ائمه یازده‌گانه پیش از او نیست، درباره امام دوازدهم، حضرت مهدی علیه السلام، پاسخی از ما نخواهد داشت و باید ابتدا درباره امامت آبای بزرگوار او که ائمه یازده‌گانه‌اند، سخن بگوییم. همین طور است که اگر يك يهودی از ما بپرسد: چرا نمازهای ظهر و عصر و عشا، چهار رکعت و نماز صبح، دو رکعت و نماز مغرب، سه رکعت است؟ پاسخی نزد ما ندارد، بلکه باید به او بگوییم تو منکر نبوت پیامبری هستی که این نمازها را آورده و عدد رکعات آن را معین کرده است. با او درباره نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اثبات آن سخن می‌گوییم و اگر نبوت او باطل باشد، این نمازها باطل خواهد بود و پرسش از عدد رکعات آن نیز ساقط خواهد شد و اگر نبوت او ثابت گردید، لازم است که به وجوب این نمازها و عدد رکعات آن اقرار کنی؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را آورده است و امتش بر آن اجماع و اتفاق کرده‌اند،

خواه علت آن را بدانی یا ندانی و پاسخ کسی که از امام قائم علیه السلام پرسش می‌کند، دقیقاً همین جواب است. (همان: ۴۴)

در واقع، کاتب با خلط کردن موضوع از آن برای ردّ اصل وراثت عمودی استفاده می‌کند. ابن قبه نیز معتقد است اول باید امامت در حق پدرش اثبات شود. این سخن کاملاً صحیح است، اما ارتباطی به وراثت عمودی ندارد، بلکه به عکس، بهترین دلیل برای اثبات وراثت عمودی است؛ چراکه ابن قبه این را مسلم دانسته که اگر امام بودن امام عسکری علیه السلام اثبات شود، براساس قانون وراثت عمودی باید امام زمان علیه السلام امام بعد از وی باشد؛ مگر اینکه امامت در حق پدرش اثبات نشود که در این صورت، در حق پسر هم نخواهد بود؛ چون پدر اصل برای پسر است.

شاهد تاریخی بر عدم جواز امامت دو برادر بعد از امام حسن و حسین علیه السلام

خصیبی در کتاب هدایه الکبری چنین بیان می‌دارد:

وفد قمی پس از وفات امام عسکری علیه السلام هنگامی که به دیدار جعفر، برادر امام رسیدند، از وی درباره امام پس از امام عسکری علیه السلام پرسیدند. وی چنین پاسخ داد که در امامت عسکری علیه السلام شک دارند یا خیر که آن‌ها پاسخ دادند: خیر. سپس جعفر گفت: امام وفات کرد در حالی که هیچ فرزندی از پسر یا دختر نداشت و من وصی اویم. گفتند: وصی امام عسکری علیه السلام یا پدرش؟ گفت: برادرم، عسکری علیه السلام. گفتند: ما از پدران شما چنین شنیده‌ایم که امامت در اخوین بعد از امام حسن و حسین علیه السلام جایز نیست. گفت: در این مورد برای خدا بدها حاصل شده است. (خصیبی، ۱۴۱۹ق: ۳۹۱)

با اینکه در اصل کتاب هدایه الکبری مناقشه است و برای صحیح بودن آن باید سند ارائه کرد، ولی به دلیل اینکه خود کاتب به این کتاب استناد کرده است، ما نیز شاهد مثال خود را از این کتاب نقل کردیم تا برای نویسنده آشکار شود مردم قم: حتی در زمان وفات امام عسکری علیه السلام از عدم جواز امامت دو برادر اطلاع داشتند و این سخن، مطلب جدیدی نیست. به جز این مورد می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که احمد بن اسحاق قمی پس از دریافت نامه جعفر به وسیله یکی از شیعیان، به امام زمان علیه السلام نوشت و امام با صراحت پاسخ داد که امامت در اخوین جایز نیست و عمویم جعفر دروغ می‌گوید. (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲: ۴۶۸)

امامت عبد الله افطح

از جمله ایراد دیگری که کاتب برای خدشه دار کردن احادیث عدم جواز امامت اخوین مطرح

می‌کند، این است که این روش یعنی امامت اخوین از دیرباز در بین شیعیان وجود داشته و مرسوم بوده است و اولین بار پس از وفات عبدالله افطح به وجود آمد. به گفته وی، شیعیان پس از عبدالله افطح، امامت برادر امام موسی کاظم علیه السلام را پذیرفتند. این مشکل برای اولین بار پس از درگذشت عبدالله افطح که فقها بر امامتش اجماع کرده بودند، در بین صفوف شیعه به وجود آمد. (کاتب، ۱۹۹۸م: ۱۳۹)

بررسی کلام نوبختی

برای روشن شدن ماجرا، مراجعه به کلام نوبختی راه‌گشاست. نوبختی در کتابش بیان می‌کند:

فرقه ای که به امامت عبدالله قائل بودند، می‌گفتند: امامت بعد از امام جعفر صادق علیه السلام در پسرش، عبدالله افطح برقرار است؛ چرا که وی فرزند ارشد امام است و در جایگاه پدرش نشسته است و ادعای امامت دارد و از طرف دیگر، وصی پدرش است. برای اثبات مدعایشان نیز به حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام تکیه می‌کردند با این مضمون که «امامت در فرزند ارشد امام است». بسیاری از افرادی که به امامت امام صادق علیه السلام معتقد بودند و مشایخ شیعه و فقهایشان، امامت عبدالله را پذیرفتند، مگر تعداد اندکی که از حق و حقیقت خبر داشتند. سپس آنها عبدالله را با سؤال‌های فقهی آزمودند، ولی او علم آن را نداشت. عبدالله فوت کرد، در حالی که فرزند پسر نداشت. پس عامه فطحیه به جز تعداد کمی از قول به امامت او برگشتند. جماعتی از فطحی‌ها در زمان حیات عبدالله از قول به امامتش برگشتند و عامه‌شان هم پس از وفات وی از اعتقادشان دست کشیدند. تنها تعداد کمی همچنان معتقد به امامت عبدالله و پس از وی، امام موسی کاظم علیه السلام ماندند. (نوبختی، ۱۴۰۴ق: ۷۷)

بر اساس این قول نوبختی می‌توان نتیجه گرفت که اولاً وی در صدد بیان فرقه‌های ایجاد شده پس از امام صادق علیه السلام است. به همین دلیل، می‌گوید که پس از امام صادق علیه السلام، شیعه به شش فرقه منشعب می‌شود که فطحیه یکی از این فرقه‌هاست. سپس دیدگاه این فرقه را بیان می‌کند. ثانیاً در بیان همین فرقه نیز می‌گوید که بسیاری از معتقدان به امامت امام صادق علیه السلام و مشایخ شیعه به عبدالله گرویدند، نه این که کل شیعه بروی اجماع کرده باشند. این سخن، تنها برداشتی نادرست از گزارش نوبختی است؛ چرا که نوبختی هرگز در کتابش از اجماع شیعه بر عبدالله سخن نمی‌گوید، بلکه برعکس، در ادامه بیان فرقه‌های پس از امام صادق علیه السلام می‌گوید:

فرقه‌ای که به امامت امام موسی کاظم علیه السلام قائل بودند، می‌گفتند امام پس از امام صادق، موسی کاظم علیه السلام است و منکر امامت عبدالله بودند و ادعایش را مبنی بر امامت و نشستن در جایگاه پدرش خطا و اشتباه می‌دانستند. در بین این افراد که قائل به امامت امام موسی کاظم علیه السلام بودند، بزرگان و سرشناسان اصحاب امام صادق علیه السلام قرار داشتند که از آن جمله می‌توان به «هشام بن سالم»، «عبدالله بن ابی یعفر»، «عمر بن یزید بیاع السابری»، «محمد بن النعمان ابی جعفر الاحول مؤمن الطاق»، «عبید بن زرارة»، «جمیل بن دراج»، «ابان بن تغلب» و «هشام بن الحکم» و جزاینان از جوه شیعه و اهل علوم و نظر و فقه شیعه اشاره کرد. آنان بر امامت امام کاظم علیه السلام ثابت قدم بودند تا اینکه عامه کسانی که به امامت امام صادق علیه السلام قائل بودند، به اعتقاد آنها رجوع کردند. پس تمام شیعه به امامت امام کاظم علیه السلام جمع شدند جز تعداد بسیار اندکی. (همان: ۷۹)

بر اساس این سخن نوبختی، بزرگان و اصحاب خاص و آگاه و نزدیک به امام که شیعه اصیل و واقعی بودند، نه تنها به امامت عبدالله باور نداشتند، بلکه چنان نفوذی بر مردم داشتند که با ثبات قدمشان توانستند افکار آنها را هم با پرسش‌های فقهی از عبدالله عوض کنند.

با توجه به نوشته‌های نوبختی می‌توان نتیجه گرفت که پس از شهادت امام صادق علیه السلام، گروه فراوانی از پیروان حضرت و مشایخ شیعه به دلیل وجود روایتی از ایشان مبنی بر «امامت فرزند ارشد امام پس از وی» که با ادعای امامت عبدالله هم‌زمان شده بود، دچار شبهه شدند و ابتدا سخن عبدالله را تلقی به حق کردند. سپس با روشنگری‌ها و سخنان بزرگان شیعه به اشتباه خود پی بردند و از اعتقاد خود برگشتند. نمونه‌ای از این روشنگری بر اساس سخن شیخ مفید این است که روایت یادشده به نبودن عیبی در فرزند ارشد مشروط است. (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۳۱۲) این در صورتی است که به گزارش تمام کتاب‌های تاریخی، عبدالله لنگ بود و لایق امامت نبود. نصی از ائمه هم دال بر امامتش نداشت و مانند ائمه علم و آگاهی نداشت.

با تعمق در مطالب بیان شده درمی‌یابیم که اولاً نوبختی در این بخش از کتابش قصد بیان فرقه‌های منشعب شده پس از امام صادق علیه السلام را داشته و بیان کرده است که بزرگان و اصحاب نزدیک به امام هیچ‌گاه دچار سردرگمی و اشتباه نشدند. ثانیاً کاتب در مورد زمان پس از شهادت امام صادق علیه السلام نمی‌گوید شیعه با تقسیم شدن به شش فرقه دچار پراکندگی شد، بلکه

می‌گوید اکثریت به عبدالله تمایل پیدا کردند و امامتش را پذیرفتند. در جای دیگر کتاب که نوبختی درصدد بیان فرقه‌های ایجاد شده پس از امام عسکری علیه السلام است و می‌گوید اکثریت شیعه راه حق و امام خود را می‌شناختند، نویسنده می‌گوید شیعه پس از امام عسکری علیه السلام با تقسیم شدن به چهارده فرقه دچار پراکندگی شد و اصلاً اشاره نمی‌کند که اکثریت به امام زمان علیه السلام تمایل داشتند و امامتش را پذیرفتند.

با بررسی کتاب‌های کلامی متأخر می‌توان نتیجه گرفت که بر اساس آنچه آیت‌الله سبحانی در کتابش اظهار کرده است، به دو دلیل مهم نمی‌توان فطحیه را فرقه‌ای مجزا شمرد. تنها افرادی که به دنبال زیاد نشان دادن فرقه‌ها در آن زمان بودند، فطحیه را هم جزو فرقه‌های موجود دانسته‌اند. آن دو دلیل عبارتند از:

اول، به وجود آمدن فطحی‌ها پس از شهادت امام صادق علیه السلام به دلیل شبهه‌ای بود که در آن زمان به وجود آمد و آن هم روایتی از امام بود مبنی بر امام بودن فرزند ارشد امام. این شبهه با روشنگری‌های اصحاب خاص امام و سؤالاتشان از عبدالله و ناتوانی وی از پاسخ‌گویی برطرف گشت. با زوال شبهه، بسیاری از فطحیان از اعتقاد خود بازگشتند و به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معتقد شدند، مگر اندکی.

دوم، فرقه یا نحله تعریف خاص خود را دارد که عبارت است از داشتن آرای خاص در اصول و عقاید یا فروع و احکام که باعث تفاوت فرقه‌ای با فرقه دیگر می‌شود. با اتفاق در اصول و اختلاف در امر واحد، فرقه‌ای ساخته نمی‌شود. این تعریف هم بر فرقه فطحیه صدق نمی‌کند؛ چرا که طبق گزارش کتاب‌های تاریخی، این فرقه هیچ اختلافی با شیعه در اصول ندارد، بلکه نزدیک‌ترین فرقه به شیعه است. پس فطحیه را نمی‌توان فرقه‌ای مجزا شمرد مگر اینکه بخواهیم فرقه‌ها را در زمان امام صادق علیه السلام زیاد نشان دهیم که این کار بی‌انصافی است. (سبحانی، ۱۳۷۳: ۸: ۳۷۳)

دلیل سومی که به نظر نگارنده نمی‌توان فطحی‌ها را فرقه‌ای جداگانه به حساب آورد، این است که عبدالله افطح پس از پدرش تنها ۷۰ روز زیست. این مدت خیلی کوتاه‌تر از آن است که فرقه‌ای در آن دوره شکل گرفته باشد، به ویژه آنکه وسایل اطلاع‌رسانی هم در آن زمان، محدودتر و کمتر بود و اخبار به‌کندی در مناطق دیگر منتشر می‌شد.

در نتیجه، اگر بعد از امامت عبدالله افطح، امامت برادرش، امام کاظم علیه السلام را پذیرفتند، نه به دلیل جواز امامت اخوین بوده است (چنان‌که کاتب ادعا می‌کند)، بلکه به این دلیل بود که فهمیدند در امامت عبدالله اشتباه کرده‌اند و وی امام نبوده و برادرش امام بوده است. به

عبارت دیگر، بین دو برادر جمع نکرده‌اند، بلکه یکی را به دیگری تبدیل کرده‌اند.

امامت محمد فرزند عبدالله افطح

کاتب پس از بیان این مطلب که بزرگان و مشایخ شیعه امامیه، امامت عبدالله افطح را پذیرفتند، می‌گوید که آنها پس از وفات عبدالله به این دلیل به سه فرقه تقسیم شدند که عبدالله فرزند پسر نداشت. یکی از این فرقه‌ها با استناد به عدم جواز امامت دو برادر ناچار شدند فرزندی موهوم به نام محمد برای عبدالله فرض کنند که مخفی باشد.

عبدالله افطح وفات کرد درحالی که فرزند پسری نداشت. شیعیان دچار بحران شدند و گروهی از آنها به دلیل تمسک به روایت عدم جواز امامت اخوین، به فرض ولدی موهوم به نام محمد برای عبدالله افطح مضطر شدند درحالی که او مخفی است. (کاتب، ۱۹۹۸م: ۱۳۹)

در پاسخ به این سخن کاتب باید گفت:

اولاً بر اساس گزارش نوبختی، هیچ‌گاه اصحاب و شاگردان خاص امام به عبدالله نگریدند. عامه شیعه هم که امامتش را پذیرفته بودند، پس از آزمودن وی با مسائل شرعی و به دلیل نداشتن فرزند ذکور از عقیده خود برگشتند. شیعه امامیه هیچ‌گاه پس از وفات عبدالله پراکنده نشد.

ثانیاً کاتب فقط برای خدشه دار کردن اعتقاد شیعه به امام زمان علیه السلام به این حدیث استناد کرده است و این فرقه را مطرح می‌سازد تا بگوید با توجه به فرض چنین حدیثی، شیعه امامت جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام را نپذیرفته و ناچار به فرض ولدی موهوم برای امام عسکری علیه السلام شده است، همچنان که پس از وفات عبدالله این کار را انجام داده بود و ابداع جدیدی نیست. کاتب در این بخش از نوشتارش کوشیده است با بیان این فرقه، حدیث یادشده را از اعتبار ساقط کند.

ثالثاً خود کاتب در نوشتارش با اینکه غلات و غالیان را مردود می‌داند، در این قسمت از نوشتارش که قبول آنها به نفع اوست، این فرقه را مطرح می‌کند و می‌گوید عده‌ای از شیعه به این فرقه گرویدند، اما از غلات سخنی به میان نمی‌آورد. این در حالی است که با جست‌وجو در کتاب‌های تاریخ و فرقه‌ها درمی‌یابیم تنها غلات از فطحیان این فرقه را پذیرفته‌اند و تعدادشان هم بسیار اندک است که حتی با خود فطحیان هم قابل مقایسه نبودند. این شیوه بیان کاتب از فرقه‌های پس از عبدالله بسیار نامنصفانه است که از فرقه‌ای هر جا به نفعش

باشد، بدون بیان نام آن فرقه سخن به میان می‌آورد و هرچا به آن فرقه نیاز ندارد، آن را مردود می‌شمرد. اکثریت فطحیان پس از درگذشت عبدالله به اشتباه خود پی بردند و از اعتقاد به امامت عبدالله برگشتند به جزاندکی معدود و اصلاً انشعاب فرقه‌ای برای شیعه پس از عبدالله مطرح نیست.

رباعاً کاتب بیان داشت که شیعه پس از وفات عبدالله به حدیث «عدم جواز امامت اخوین» استناد کرده و ناچار به فرض ولدی موهوم برای عبدالله شده است. این سخن وی، ادعایی بی دلیل است که در هیچ کتاب تاریخی یا مربوط به فرقه‌ها به این موضوع اشاره نشده است. به عبارت روشن‌تر، بر اساس گزارش کتاب‌های مربوط به فرقه‌ها، غلات فطحیه هیچ‌گاه با استناد به حدیث «عدم جواز امامت اخوین»، قائل به امامت محمد پسر عبدالله نشدند. با بررسی و جست‌وجو در منابع و کتاب‌های اصلی و قدیمی تاریخ و فرقه‌ها معلوم می‌شود نام این فرقه فقط در یکی از کتاب‌های قدیمی به نام المقالات و الفرق مطرح شده است. در این کتاب هم در مورد این فرقه آمده است که پس از وفات امام موسی کاظم علیه السلام، گروهی از فطحیه گفتند: عبدالله فرزند پسری از یک کنیز داشته که در یمن است و او امام پس از پدرش خواهد بود. (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۸۸) در این کتاب هرگز بیان نشده است که شیعه پس از وفات عبدالله پراکنده شدند و عده‌ای به فرزند عبدالله گرویدند، بلکه به صراحت بیان شده است که پس از وفات موسی بن جعفر علیه السلام عده‌ای مدعی شدند عبدالله افطح پسری به نام محمد داشته است. در کتاب‌های جدید مربوط به فرقه‌ها نیز از این فرقه با عنوان «غلات فطحیه» سخن به میان آمده است. (مشکور، ۱۳۶۸: ۶۶) باز هم باید یادآوری کرد که این گروه بسیار اندک را نمی‌توان فرقه دانست؛ زیرا چنان‌که بیان شد، فرقه تعریفی خاص دارد که شامل این گروه شاذ نمی‌شود.

سخن سید مرتضی مبنی بر تشبیه کار شیعه دوازده امامی به کار فطحیان

کاتب بیان می‌کند که سید مرتضی در کتاب الشافی، فرض‌کنندگان فرزندی برای عبدالله را متهم به اختراع ولدی موهوم برای عبدالله کرده است تا از اضطراب حیرت و سرگردانی خارج شوند، در حالی که خود سید مرتضی همین کار را در مورد امام عسکری علیه السلام انجام داده است تا از حیرت خارج شود:

از همه عجیب‌تر این است که سید مرتضی علم‌الهدی از قائلین به وجود فرزندی افتراضی برای عبدالله افطح انتقاد شدید می‌کند و می‌گوید: «آنها برای خروج از بن بست حیرت، فرزندی وهمی برای عبدالله افطح اختراع کردند». با این حال،

خودش در نیمه قرن سوم هجری دچار همان مشکل می شود و همان کاری را می کند که فطحیان يك قرن پیش انجام دادند. وقتی حضرت عسکری علیه السلام از دار دنیا رفت و فرزندی بعد از خودش به جای نگذاشت، شیعیان دچار حیرت عظیمی شدند. پس برای خروج از حیرت، فرزندی وهمی و افتراضی برای حسن عسکری علیه السلام اختراع کردند. (کاتب، ۱۹۹۸م: ۱۴۱)

در ابتدا سخن کاتب قدری حق می نماید، اما پس از جست و جو در کتاب های سید مرتضی معلوم می شود:

اولاً در کتاب الشافی وی، حرفی یا سخنی با این مضامین نیامده و او به هیچ وجه چنین ادعایی نداشته است که فطحیان ناگزیر به افتراض ولدی برای عبدالله شدند. افزون بر آن، ایشان در هیچ یک از کتاب هایش سخنی از فطحیه به میان نیاورده است، چه رسد به اینکه درباره عقاید آنها اظهار نظر کند که فطحیان پس از عبدالله ولدی موهوم برایش در نظر گرفته اند یا نه.

ثانیاً با جست و جو در کتاب های نوشته شده حول آثار سید مرتضی معلوم می شود فقط در کتاب تلخیص الشافی نوشته شیخ طوسی، وی به فرقه فطحیه در حدّ یک معرفی ساده و ردّ و ابطال این فرقه که بر حق نیست، اشاره کرده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۲: ج ۴: ۲۰۰)، نه اینکه گفته باشد ناچار به افتراض ولدی موهوم برای عبدالله شدند.

بنابراین، می توان گفت کاتب در صدد است برای اثبات مدعای خود مبنی بر موهوم بودن امام زمان علیه السلام از هر ترفندی مدد بجوید و در این راه از هیچ کاری دریغ نمی کند و حتی به دروغ بستن به افراد و اشخاصی همچون سید مرتضی متوسل می شود.

نتیجه گیری

یکی از راه های اثبات وجود امام عصر علیه السلام تمسک جستن به روایات عدم جواز امامت دو برادر پس از امام حسن و امام حسین علیه السلام است که شیعیان نیز از ابتدا به این مطلب آگاه بودند. آنچه کاتب به عنوان بحران فکری مطرح می کند، واقعیت ندارد و تنها زاییده تخیل اوست؛ زیرا بر اساس شواهد تاریخی که در قدیمی ترین و معتبرترین منابع ذکر گردیده، شیعه واقعی هیچ گاه بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام به دلیل ندانستن تکلیف جانشین امام بعد از ایشان دچار پراکندگی نشده است آن هم با این استدلال که روایت عدم جواز امامت اخوین پس از

امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نشنیده و امامت جعفر را پذیرفته باشد. حتی با استناد به روایت ملاقات قمیین می توان فهمید که آنها عدم جواز امامت دو برادر را مستمسکی برای عدم پذیرش امامت جعفر دانستند و از همان ابتدا، شیعیان راستین امامت امام زمان علیه السلام را پذیرفته بودند.

منابع

- ابن بابويه، محمد بن علی (۱۳۹۵ هـ.ق). کمال الدین و تمام النعمه، تهران: اسلامیه.
- _____ (۱۳۸۵ هـ.ق). علل الشرایع، قم: کتاب فروشی داوری.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ هـ.ق). مناقب آل ابی طالب، قم: علامه.
- ابن عبدالوهاب، حسین بن عبدالوهاب (بی تا). عیون المعجزات، قم: مکتبه الداوری.
- ابن عطیه، جمیل حمود (۱۴۲۳ هـ.ق). ابھی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد: مؤسسه الاعلمی.
- استرآبادی، محمدجعفر (بی تا). البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقاید، قم: بوستان کتاب.
- اشعری القمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰). المقالات و الفرق، بی جا: بی نا.
- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (۱۴۲۷ هـ.ق). بهجه النظر فی اثبات الوصایه و الامامه للاثمه اثنی عشر، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
- جزایری، نعمت الله (۱۴۲۷ هـ.ق). ریاض الابرار فی مناقب الائمہ الاطهار، بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۵ هـ.ق). اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، بیروت: اعلمی.
- خصیبی، حسین بن حمران (۱۴۱۹ هـ.ق). الهدایه الكبرى، بیروت: البلاغ.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۱ هـ.ق). بحوث فی الملل و النحل، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- سید بن طاووس، علی (۱۳۶۸ هـ.ق). کشف المحججه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰ هـ.ق). اعلام الوری باعلام الهدی، تهران: اسلامیه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۳ هـ.ق). تلخیص الشافی، نجف: مکتبه العلمین الطوسی.
- _____ (۱۴۲۵ هـ.ق). کتاب الغیبه للحجه، قم: دار المعارف الاسلامیه.
- فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۱۳۷۵ هـ.ق). روضه الواعظین و بصیره المتعظین، قم: انتشارات رضی.
- فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶ هـ.ق). الوافی، اصفهان: کتاب خانه امام امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ هـ.ق). الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ هـ.ق). بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- _____ (۱۴۰۴ هـ.ق). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۴ هـ.ق). اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم: انصاریان.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۸۴). فرهنگ فرق اسلامی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۴ هـ.ق). تصحیح الاعتقادات الامامیه، قم: کنگره شیخ مفید.
- نوبختی، موسی (۱۴۰۴ هـ.ق). فرق الشیعہ، بیروت: دارالاضواء.

